

## ۳۰۰ - موسیقی - اصوات حرام

### داستان شماره ۱:

در روستا برای امور کشاورزی کود لازم است. افرادی که کودها را جابجا می کردند، کودبر می گفتند. کودبری، کودها را سوار بر الاغ خود کرده و در زمینها می چرخاند. روزی کودها را سریع تحویل داد و چند ساعتی بیکار بود. به خود گفت: به شهر بروم و گردش کنم. به سمت شهر رفته و در بازار مشغول راه رفتن بود که در یکی از گذرها به سمت بازار عطر فروش ها رفت. در وسط بازار ناگهان از حال رفت و بر زمین افتاد. مغازه دارها سریع آب و گلاب آوردند و به سر و روی او می زدند، او کمی به هوش می آمد و دوباره از حال می رفت. دیدند فایده ای ندارد و حال او هر لحظه بدتر می شود. ناگهان یکی از هم ولایتی های کودبر رسید و افراد را کنار زد و گفت: بابا ولش کنید، بیچاره دارد می میرد. یکی گفت: ما کاری نکردیم، داریم حالش را جا می آوریم. گفت: بابا بروید کنار کمی پشگل گوسفند بیاورید. جلوی دماغش گرفتند. ناگهان حال آمد و گفت: او را از بازار عطر فروش ها بیرون ببرید. بعد از چند لحظه به هوش آمد. مردم گفتند: چه شد؟ چکار کردی؟ گفت: بابا این طرف ما تمام مدت عمر بوی کود و کثافت را احساس کرده و به آن عادت کرده است. حالا در بازار عطر فروش ها دماغش به بوی خوش عادت ندارد و از حال رفت!!!

گوشه های افراد از بس که صداهای موسیقی و کثیف را شنیده است و به آن عادت کرده است دیگر آنها را لذت بخش می داند و صداهای حرام و لذت آنها را نهایت خوشی می داند!! و ترک آن را از دست دادن لذت می داند.

### داستان شماره ۲:

علم موسیقی که از شعب علوم ریاضی محسوب و در صحت آن و آثار واقعیه مترقبه بر آن مانند غمگین کردن و خوشحال نمودن و خندانیدن و به گریه در آوردن و موجب به خفت درآوردن یا سنگین کردن نفس و احیانا خلع و لبس جای شبهه و تردید نیست و لیکن شارع به جهت مفاسدی که بر این علم صحیح مترتب بوده است آنرا تحریم نموده است.

### داستان شماره ۳:

روزی موسی بن جعفر علیه السلام در شهر بغداد از کنار منزل بُشر حافی عبور می کرد و صدای ساز و آواز از داخل منزل به گوش می رسید. در این هنگام، کنیزی برای ریختن آشغال از خانه خارج شد. حضرت رو به کنیز کرده و فرمودند: صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟

جواب داد: آزاد است.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: راست می گویی، اگر بنده بود از مولای خود ترس داشت!

کنیز وارد منزل شد و بُشر علت تاخیر وی را جويا شد.

جواب داد: شخصی از من پرسید: صاحبخانه بنده است یا آزاد؟ پاسخ دادم: آزاد است. و فرمودند: اگر بنده بود از آقای خود می ترسید.

این سخنان چنان در قلب بُشر تاثیر گذاشت که سراسیمه با پای برهنه از منزل خارج شد و خود را به موسی بن جعفر علیه السلام رساند و بدست حضرت توبه نمود و با چشم گریان بازگشت.

از آن به بعد از جمله زهاد به شمار رفت و چون با حالت پا برهنه به توبه موفق شد، وی را حافی (پابرنه) لقب دادند.

### داستان شماره ۴:

ریان بن صلت به حضرت امام رضا علیه السلام گفت: هشام بن ابراهیم از شما نقل می کند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غناء؟!

حضرت فرمودند: دروغ می گوید آن زندیق، او از من پرسید و من به او گفتم: شخصی از حضرت امام باقر علیه السلام سؤال نمود از غناء؟ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: اگر حق و باطل متمیز شوند (به زبان ساده اگر حق و باطل هر کدام در اطای جمع شوند) غناء به کدام اطاق وارد می شود؟ آن شخص گفت: در جمع باطل. فرمودند: درست حکم کردی.